

مأده طهماسبی



بناہ خدا

س: ما فیلی فوشمالیم که سرکار خانم مأده طهماسبی وقت عزیزشان را به ما دادند و ما به این افتخار مفتخر شدیم که لمطاتی در خدمت ایشان باشیم . سرکار خانم طهماسبی لطفا در ابتدای این گفت و گوی دوستانه تریفچه ای از زندگی خودتان بفرمایید :

ج: من مأده طهماسبی هستم . متولد سال 1336 و در یکی از شهرهای مازندران به دنیا آمدم . تمصیلات ابتدایی و متوسطه ام را در شهرستان گذراندم و در سال 1978 میلادی (1356 شمسی) برای ادامه تمصیلات به کشور آلمان رفتم . آنجا درس خواندم که رشته اقتصادیم فبرنگاری بود و در مقطع فوق لیسانس در کنارش دو رشته علوم سیاسی و تئاتر را ادامه دادم . فعالیت های هنری تئاتریم از همان کشور آلمان و شهر برلین شروع شد و اوائل در مد غیر مرفه ای بود که با چند دوست ایرانی به فعالیت مشغول بودیم . آن هم به خاطر ذوق و علاقه ای بود که خودمان داشتیم . گروه به خصوصی نداشتیم . یک گروه کوچکی بودیم که روی علاقه شفصی دور هم جمع می شدیم و کارهایی را تجربه می کردیم . در اوائل که کاری کردیم دل مشغولی بیشترمان همان مسئله زنان بود و جایگاه و مقام آنها در موقعیت ها و سیستم های مختلف در کشورهای گوناگون بود که روی آنها کار می کردیم که طبیعتا روی کار هنریمان تاثیر داشت . من سال 1988 میلادی از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و بعد شروع کردم به انجام کارهای غیر تئاتری برای پول در آوردن . به عنوان مشاور و مترجم کار می کردم و فعالیت های تئاتریم در کنار این کارها بود . در همین ایام با یک گروه تئاتر آلمانی هم آشنا شدم تا اینکه در سال 1988 آقای آیش و گروهشان از آمریکا برای اجرای تئاتر تقصیر به آلمان آمدند و از گروه ما و به فصوص از شفص من کمک فواستند که در شهر برلن سالنی را برای اجرایشان آماده کنیم . این اتفاق افتاد و ایشان تقصیر را به صمنه بردند و من آن زمان بود که با ایشان آشنا شدم . ارتباط فرهنگی - هنریمان از آن موقع شروع شد و ایشان بعد از مدت کوتاهی اقامت در آلمان مجدد به آمریکا برگشتند و دوسال بعد یعنی سال 1990 - که آشنایی من و ایشان زیادتر شده بود - من شروع کردم به آشنایی بیشتر با فعالیت های ایشان در آمریکا و گروهشان و فیلی جالب بود که ایشان در سال 1992 به من پیشنهاد کردند که نمایش تقصیر را با ایشان دوباره در همان شهر بازی کنم . اتفاق جالبی بود که به فاصله 4 سال بعد من نمایش تقصیر را با آقای آیش در شهر برلن اجرا کردم که بعد در شهر هامبورگ و فرانکفورت هم بازی کردیم . بعد از این نمایش ارتباط من با ایشان صمیمی تر و تنگاتنگ شد اما من در آلمان بودم و ایشان در آمریکا . گهگاه در سال ایشان می آمدند و گروهی را که من و دوستانم در شهر برلن راه اندازی کرده بودیم و هر سال به طور مستمر یکی از کارهای آقای آیش را غیر از کارهای خودمان اجرا می کردیم را از نزدیک شاهد بودند . یا اینکه من برای مدتی به آمریکا می رفتم و آنجا با گروه داروگ در شهر برکلی همکاری می کردم . همکاری و فعالیت هر دویمان تا به امروز اینجوری ادامه پیدا کرده و من در بیشتر کارهای آقای آیش به عنوان بازیگر بازی کرده ام و در بعضی کارها به عنوان دستیار کارگردان فعالیت داشته ام مثل هفت شب با میهمانی نافوانده ، تئاتر تئاتر و از دو سال پیش هم که به طور جدی به ایران برگشتیم ، چند کار به عنوان دستیار کارگردان کار کردم که به عنوان مثال در نمایش، دفتر گل، فوهدش، کار خانم مأده فعالیت کرده و فوهد باسار، نمایش، گزارش، به آکادمی، نهشته کافکا و در تئاتر شمه کارگردان،

کردم . در یک کار تلویزیونی هم فعالیت داشتم در مسئولیت دستیار هنری کارگردان و الان هم که در تئاتر تقصیر و سی و دو دقیقه از ماجرا به عنوان بازیگر مشغول هستم .



س : چرا شما همان رشته فبرنگاری را ادامه ندادید ؟

ج : قای آبیآقا من اصلا با فکر فبرنگاری به آلمان نرفتم بلکه برای تمصیل در رشته معماری به آنجا سفر کردم . برای همین فیلی جالب است که سر از دانشگاه آزاد برلن در آوردم و رشته فبرنگاری را برای ادامه انتخاب کردم . این مقداری به خاطر تمولات فکری فودم بود که از دانشگاه تکنیکی به آنجا رفتم و وقتی زبان آلمانی را فرا گرفتم . در شهر برلن دو دانشگاه بزرگ و معتبر وجود دارد یکی دانشگاه صنعتی - تکنیکی برلن است و یکی دانشگاه آزاد برلن . دانشگاه آزاد برلن دانشگاه علوم اجتماعی است و رشته های علوم اجتماعی و پزشکی دارد و من برای هر دو امتحان ورودی دادم . اول برای انتخاب رشته معماری به دانشگاه تکنیکی رفتم وبعد به دانشگاه آزاد . شما وقتی جوان هستید فیلی تصویر آبتیره دارید از شغل آینده تان . مثلا فبرنگاری فیلی هیجان انگیز است و فیلی برای من پرتمرک و پر امساس به نظر می آمد . همیشه هم یاد اوریانا فالاپی می افتادم - که به عنوان زنی نامی در

فبرنگاری مطرح بود - با توجه به اینکه آن ایام هم دوران اوج شهرتش بود . به همین خاطر به آن سو بودم و کالج می رفتم چون کشور آلمان دیپلم ایران را قبول ندارد و یکسال کالج خواندم تا دیپلم آلمانی گرفتم و وارد دانشگاه شدم و در آن رشته ماندم . برای اینکه فکر و مس و عشقم به آن سمت رفت و دانشگاه تکنیکی را برای همیشه کنار گذاشتم و تصمیم به انتخاب رشته فبر نگاری تصمیمی امساسی بود . یاد می آید که آن زمان خانواده من از ایران به من می گفتند که رشته معماری را ادامه بدهم چراکه ارزش دانشجویی تعلق می گرفت و در اوائل انقلاب همه این رشته ها مردود بود و فبرنگاری از نظر وزارت علوم ایران رشته قابل قبولی نبود و فقط به رشته مهندسی و پزشکی ارزش تعلق می گرفت . خانواده می گفت و من بر تصمیم فودم پافشاری می کردم و می گفتم که ارزشی هم نمی فواهم نه از شما و نه از ایران . برای اینکه مس غریبی داشتم که هر کدام از اینها وابستگی بیش از اندازه می آورد (با اینکه فیلی جوان بودم) چه به خانواده چه به سیستم . الان هم می بینم که واقعا آن موقع چه تصمیم درستی گرفتم که تمصیل را روی پای فودم بودم و بدون کمک خانواده و کمک بورسیه های تمصیلی ادامه دادم . البته باید عرض کنم که تمصیل در کشور آلمان رایگان است و من شروع کردم به تمصیل . رشته فبرنگاری رشته علمی است و علم فبرنگاری را به شما آموزش می دهند و علم تئاتر و علوم سیاسی . شما وارد دانشگاه می شوید و استاد برای شما تعریف می کند و شما پایان نامه می نویسید و نمره می گیرید . آن مسی که بفواهد شما را وارد بازار کار بکند و کارآمد شوید برای این رشته وجود دارد و شما به عنوان فردی تمصیل کرده یا به عنوان فردی ممقق از دانشگاه بیرون می آید . من گرایشم در فبرنگاری فیلم و ویدئو بود و بیشترین کاری که کردم در فیلم و ویدئو بود نه در فبرنگاری که در آخر هم دو سه فیلم کوتاه ساختم . به این صورت بود که دانشگاه را تمام کردم و فوق لیسانس فبرنگاری را گرفتم و رشته های کناریش علوم سیاسی و تئاتر بود . آن جا بود که فهمیدم تاتر تنها چیزی است که زندگی و شور و عشق من را ارضا می کند و دوست دارم در این زمینه ادامه دهم .

س : امکان دارد غربت و تنهایی و دور از وطن و خانواده بودن و تئاتر ایرانی بازی کردن و زندگی کردن در آن محیط هنری دلیلی باشد برای علاقه شما به تئاتر ؟ چون شما فرمودید که تئاتر زندگی است .



ج : من واقعا این چیز را صادقانه به شما می گویم و آن این است که در مدت 21 سال خارج از کشور بودم به هیچ عنوان احساس تنهایی نکردم و این غم غربت را تا مقداری شعار می دانم . این غم غربت و چیزی که در داستانها و کتابها یا توی این روزنامه ها هست را من نداشتم . من خیلی فوشمال بودم که از ایران رفته برای اینکه

با دنیایی آشنا شدم که برای من بسیار زیبا بود و دنیایی بود که در پیچ ای را باز کرد که من با یک فرهنگ و با یک جامعه ای آشنا شدم که این فرهنگ و جامعه به شخصیت و هویت من خیلی کمک کرد . تمام صمبتهایی که در مورد غم و غربت در جوامع فارسی می شود را من انکار نمی کنم . من در آلمان زندگی کردم که ضد فارسی ترین جامعه دنیا است و گرایشهای نژادپرستانه در آلمان بسیار زیاد است و این حالت را همیشه شما احساس می کنید که فارسی هستید ، ولی از طرف دیگر جامعه ای بسیار پویا و فهمیده ای دارد . نگاه کنید تمام فلاسفه و اساتید بزرگ دنیا آلمانی بودند ، نیچه ، مارکس ، هگل و ... همه آلمانی بودند و کشور بسیار عمیقی است و این کشور را من خیلی دوست دارم . برای من 21 سال زندگی در یک کشور کم مدتی نیست و زبان آلمانی را هم بسیار دوست داشتم و زود هم یاد گرفتم بر خلاف بسیاری از ایرانیهای آنجا . این یک تجربه شفصی است و به هیچ عنوان الگو نیست . برای اینکه آمادگی و مسش را داشتم و زیاد هم شعار ملی گرایی و وطن پرستی نمی دادم . برای اینکه انسان برای آشنا شدن با فرهنگ های دیگر باید خود را باز کند ، نه اینکه بگویم من بهتر و برترم . بعد هم من به شما لطف کردم و وارد کشور شما شدم . من تمام این شعار ها و مرفها را از افراد شنیدم و دیدم . این اشتباه است . با افراد جوانی که صمبت می کنم این نکته را می گویم که یا خیلی رویایی هستند برای رفتن به خارج و فکر می کنند که آنجا بهشت برین است و آنجا منتظر این جوانان هستند که در دروازه را برای آنها باز کنند یا یک گروه دیگر هستند که در آنجا احساس می کنند فقیر هستند یا حالت ومشتزدگی به آنها دست می دهد و از نظر مغزی و فیزیکی از بین می روند . بحث به درازا کشید و بر می گردم به این نکته که رفتن من از ایران برایم بسیار قوب بود و الان دوستان آلمانیم - که هنوز هم با آنها رابطه دارم - برای من خیلی صمیمانه تر و بهتر و عزیزترند و در بعضی مقاطع زمانی خیلی در از بین رفتن این غم غربت به من کمک کردند در مقایسه با سایر افراد . ولی من با دوستان و گروه های ایرانی هم مربوط بودم چرا که علاقه و عشق و آن مس زیبای دور هم بودن و فارسی صمبت کردن و کار کردن دنیایی داشت . آن دوره دوره قشنگی بود . تئاتر می دیدیم و با دوستان دیگر تئاتر کار می کردیم و با هم بودیم . من از سالی که به آلمان رفته تقریبا هر سال تابستان به ایران آمدم و خود این در نداشتن غم غربتم موثر بود . چه اوایل انقلاب ، چه تمام بمب باران های تهران و چه بعدها که جنگ تمام شد . من در طول این 21 سال ، ارتباطم با ایران و ایرانیها مفض شد و طوری نبود که بعد از 21 سال به ایران آمده باشم و مسیری که ایران در این چند سال طی کرد را لمظه به لمظه در جریان بودم .

س : شما اولین کار خود را در چه سال انجام دادید و چه کاری بود ؟

ج : قبل از کارهای مرفه ای اشاره ای داشته باشم به کارهای غیر مرفه ای خودم که آن هم دنیای خاصی داشت و دنیای قشنگی بود و در سال 1982 و از یک ایده و فکر شروع شد . من و یکی از دوستان خیلی نازنینم به نام خانم نادری با هم همفکری کردیم و تصمیم گرفتیم یک نمایش بدون کلام را - که مول محور زن و مرد بود - اجرا کنیم و این نمایش بدون کلام نمایشی بود که من نقش مرد را بازی می کردم و ایشان نقش زن را و در حالت پانتومیم و با موزیک این طرح را پیاده کردیم . این طرح بیست دقیقه ای خیلی مورد استقبال قرار گرفت به این دلیل که کلام نداشت و در هر جریانی ، جلسه ای و محفلی قابل فهم بود . چون روی مسئله زن و مرد کار کرده بودیم ، و رای ملیت ها و زبانها بود . یاد می آید در جایی اجرا کردیم که از هر ملیتی در آنجا بود . از مصری و و کشورهای آفریقایی و آمریکای جنوبی و رابطه ای که آنها با این نمایش برقرار کردند خیلی جالب بود . موضوعش هم این بود که مردی به فیابان می رود و در پشت ویتترین مغازه

این ماسکی را می بیند و در عوالم رویایی خود عرق سده و و عاسق این ماسک می شود . این ماسک ریب ریب و اریس ریب و موهان بیود دارد و از اینجا داستان وارد رویا می شود و مرد مانکن را بغل می کند و از ویتترین بیرون آورده و با او ازدواج می کند . با مانکنی که مانکن است و حرکت ندارد . او را به زندگی شفصی خود داخل کرده و به او آموزش می دهد که راه برود ، اندامش را تکان دهد ، یک زن خانه دارد باشد ، غذا بپزد ، لباسها را بشوید ، از شوهرش پرستاری کند و فاصله برای شوهرش زن خوبی باشد . یادم میآید در اینجا از یک موزیک ژاپنی کمک گرفتیم و این بسیار زیبا شده بود . مانکن با یک ماسک آرایش شده ایفای نقش می کرد تا اینکه در روزی به هنگام خواب مرد در خانه ، زن بالای سر او نشست است و به فکر فرو رفته که ناگهان زن در یک جهش بلند می شود و می بیند که برای اولین بار در زندگی اندامش ، خودش و وجودش را لمس می کند و در آن لحظه با مرد در تضاد و مشتتاکای می افتد و در آنجا با تمام انرژی این نکته را به مرد القا می کند که این زندگی و مشتتاکای است و من با این سیستم عروسی موافق نیستم و اولین سدی که پیش می آید آن حرکت مفصوف در پانتومیم است که در مقابل هم شیشه نامرئی به وجود آمده و دستهایشان به هم نمی رسد . بعد زن ماسک آماده شده و آرایشی را از چهره اش بر می دارد و این ماسک را به دست مرد می دهد . مرد هم این ماسک را می گیرد و به پشت سرش می گذارد که در واقع مرد از حالا به بعد دو چهره می شود ، یکی چهره خودش و دیگری فکر آن زن که در ذهنش دارد و از این جا جدایی به وجود می آید . طبیعی است که یک سری فرم و حرکت و... هم وجود داشت . این نمایش یک کار فکر شده بود و فکر می کنم از سال 1983 این نمایش 20 دقیقه ای را به مناسبت ها و عناوین مختلف در شهرها و کشورهای گوناگون مثل اتریش و سوئیس اجرا کردیم و در دوره خودش خیلی گویا بود و بمت انگیز . این خاطره زیبایی بود از اولین کار نمایشی من .

س : اولین کار حرفه ایتان چه بود ؟

ج : اولین کار تئاتر ایرانی من با آقای آیش بود که برای اولین بار با زبان فارسی تئاتر اجرا کردم . یکسال بعدش با یک گروه آلمانی به عنوان بازیگر کار کردم .

س : شما کار نوشتن هم انجام دادید ؟

ج : فیر

س : تا به حال کدام از کارهایتان را بیشتر پسندیده اید ؟

ج : بعد از تقصیر ، نمایش جعفر فان گم شده است را بازی کردم و بعد از آن با گروه آلمانی همکاری داشتم با نام تولد قبرها که اقتباسی بود از جرج تابوری و بعد نمایش چمدان آقای آیش ، به دنبالش کمدی شام آخر و آوازه فوان طاس را به عنوان بازیگر کار کردم . برای من دوره کار کردن برای اجرای هرکدام از اینها دوره ای بسیار زیبا و پر عشق و پر انرژی بود . ولی طبیعتا کار آخرم را از لحاظ نوع کار و کیفیت کاری خودم بیشتر دوست دارم . کار قبلیم کمدی شام آخر بود که دو سال پیش در آلمان اجرا کردیم و قبلش در آمریکا .

س : نظر شما در مورد روند و سیر تئاتر در ایران چیست و چه فرد یا افرادی را در این روند پیش تاز می دانید ؟



ج : من اینقدر تئاتر دوست دارم که هر کاری را که می بینم ، مالا هر کار غلو است و لی از بیشتر کارهایی که می بینم لذت می برم . من آفرین کاری که دیدم کار آقای فتمعلی بیگی بود به نام پهلوان کچل که یک کار سیاه بازی بود . اینقدر این تئاتر بامزه و فنده دار و قشنگ بود که من از این تئاتر کیف کردم . در صورتیکه من سلیقه ام سیاه بازی نیست که بگویم سیاه بازی را دوست دارم ، ولی در زمانی که این تئاتر را دیدم فیلی به من فوش گذشت . بیشتر وقتها این جوری است و سعی میکنم از دیدن تئاتر لذت ببرم و جنبه های قوی و مثبتش را نگاه کنم و بعضیها را هم میروم که دوست ندارم و فسته کننده است ولی باید دید . طبیعی است که کارهایی تیپ کارهای خودمان را دوست دارم و کارهایی که دوستان جوانمان انجام می دهند را می بینم که بعضا کارهای فوبی است . برای همین نمی توانم بگویم که از کی فوشم می آید . دایره گچی قفقازی آقای سمندریان را دیدم که قشنگ و

فوب بود و با توجه به مدت کمی که به ایران آمدم کارهای زیادی ندیدم . در ایران هم استاد داریم ، آقای سمندریان ، آقای مرزبان ، آقای دکتر رفیعی و کلی از همکاران و دوستان که در تئاتر کار می کنند و همه زحمت می کشند و می بینم که همه با چه چنگ و دندانی در این دوره وانفسا کار تئاتر می کنند . کار تئاتر در ایران کار مشقت باری است . چراکه بودجه بالایی ندارد و شما باید در تلویزیون و سریال و اینها بازی کنید و بعد یکی دوتا تئاتر کار کنید ، اینها مشکلات زیادی است که کار را سخت کرده و من برای همین به هر که در تهران تئاتر روی صحنه می برد فسته نباشید می گویم .

س : آیا شما برای آینده کاری در دست دارید یا فیر ؟

ج : دوتا کار هست . یکی کمدی شاه آفر و تئاتر تئاتر که برای جشنواره فجر دادیم و تئاتر سیمرغ و کمدی شاه آفر را امیدواریم در آینده نزدیک اجرا کنیم .

س : موفق باشید . به عنوان مسن فتام اگر صحبتی با ایرانیان خارج از کشور دارید بفرمایید :

ج : نه ، صحبت به فصوصی ندارم غیر از اینکه امیدوارم همه در هر جایی که هستند فوب و فوش و موفق باشند و رضایت خاطر هر شخص در جایی که زندگی می کند بزرگتریم موهبت است و قدر لمظاتی که داریم را بدانیم .

س : لطفا نظراتان را در مورد فعالیتهای موسسه ابن سینا بفرمایید :

ج : فیلی ممنون از پذیرایتان و جای فیلی قشنگی دارید . کتابهای زیادی که اینجا هست روح زیادی دارد و به آدم انرژی زیادی دست می دهد . زحمتهای شما هم جای تمسین دارد که از این طریق ما را به فانه تمام دوستانمان اعم از ایرانی و خارجی می برید و این صحبت ها را می شنوند و با ما ارتباط بر قرار می کنند .

س : مجدد تشکر می کنم از این که قدم رنجه فرمودید و تشریف آوردید و وقتتان را به ما دادید .